جامعه‌شناسی فرهنگ و مطالعات فرهنگی

محمد رضایی: جامعه‌شناسی فرهنگ (sociology of culture) را که گاهی جامعه‌شناسی هنرها می‌خوانند، در حوزه مطالعه فرهنگ از دهه ۱۹۷۰ قوت گرفت و ناظر بر چیزی است که امروزه تحت عنوان سازمان اجتماعی تولید فرهنگ معروف است. افرادی نظیر پترسون، پاول، بکر و فاین برخی از معروفترین نویسندگان این گرایش هستند. در تحلیل‌های این افراد درباره دستگاه پیچیده فرهنگ (مشتمل بر تولید و توزیع و مصرف) به جای تحلیل معنا بر ملاحظات بازاری و سازمانی تولیدات هنری نظیر موسیقی تاکید می‌شود. روش‌شناسی غالب در بین آنها مبتنی بر منطق آماری و نمونه‌گیری است. در اینجا به گفته ژانت وولف سازمان‌های هنری و فرهنگی (نظیر مدارس هنری یا گالری) موضوعات مطالعه‌اند. این گرایش دست آخر نوعی جامعه‌شناسی سازمان‌های هنری است. جامعه‌شناسی فرهنگی (cultural sociology) نیز از اساس ریشه در جامعه‌شناسی دارد. اما این گرایش با مفهوم چرخش فرهنگی (رابطه نزدیکی دارد. در اینجا با طیفی از نظریه‌های جامعه‌شناسی رو به رو هستیم که تمرکز اصلی آنها بر فرهنگ در معنای بسیار گسترده‌تری نسبت به درک این مفهوم در جامعه‌شناسی فرهنگ است. در جامعه‌شناسی فرهنگی، فرهنگ به کلیه باورها، ایده‌ها، ارزش‌ها و موارد مشابه اطلاق می‌گردد. در اینجا تاکید بر جنبه‌های فرهنگی زندگی روزمره است. بسیاری از جامعه‌شناسان فرهنگی با مطالعات فرهنگی آشنا هستند اما آن را رشته‌ای موثر و کارا نمی‌دانند. همان طور که ژانت وولف گفته است متفکران جامعه‌شناسی فرهنگی اعتقاد دارند که مطالعات فرهنگی چیز جدیدی به جامعه‌شناسی اضافه نمی‌کند. به عنوان مثال جفری الگزندر از واژه مطالعات فرهنگی استفاده می‌کند اما نه به منزله رشته‌ای جدید بلکه عقیده دارد از زمان سنت جامعه‌شناسی کلاسیک مباحث مطرح در مطالعات فرهنگی وجود داشته است. جفری الگزندر کتابی را در سال ۱۹۹۳ ویراستاری کرده است با عنوان «مطالعات فرهنگی». وی در این کتاب از مطالعات فرهنگی نوع خاصی از نظریه اجتماعی را در نظر داشته است. در سال ۱۹۸۸ کتابی را تحت عنوان «جامعه‌شناسی دورکیمی: مطالعات فرهنگی» تدوین کرده است. وی در مقدمه این کتاب با تاکید بر آثار متاخر دورکیم در جامعه‌شناسی دین آن را مدل خوبی برای جامعه‌شناسی معاصر می‌داند. به این ترتیب، براساس قرائت الگزندر، جامعه‌شناسی فرهنگی یا همان مطالعات فرهنگی نوعی جامعه‌شناسی دورکیمی متاخر است.

به نظر می‌رسد که به ویژه در رویکرد الگزندر تمایلی شدید برای ادغام مطالعات فرهنگی با رشته‌های دیگر نظیر جامعه‌شناسی فرهنگی دیده می‌شود. با وجود این، مرزهای نسبتاً مشخصی وجود دارد که سه رشته مذکور را ازهم متمایز می‌سازد. نوع رویکرد پوزیتیویستی / تفسیری، تقدم روش‌های کمی یا کیفی، خاستگاه فکری جامعه‌شناختی یا برون‌جامعه‌شناختی، خاستگاه جغرافیایی آمریکایی / انگلیسی، بی‌طرفی یا باطرفی دانش، عینیت / ذهنیت برخی دوگانه‌هایی است که حداقل دو رویکرد جامعه‌شناختی به فرهنگ یعنی جامعه‌شناسی فرهنگ و جامعه‌شناسی فرهنگی را از مطالعات فرهنگی متمایز می‌سازد.

مکتب‌خانه

انتشار کتاب‌های راهنمای فلسفی راتلج به فارسی

مجموعه کتاب‌های راهنمای راتلج که به معرفی آثار مهم فلسفی اختصاص دارند از سوی انتشارات حکمت به فارسی ترجمه و منتشر می‌شوند. به گزارش مهر انتشارات راتلج در انگلستان اقدام به انتشار و معرفی آثار فلسفی بزرگان فلسفه کرده است. این مجموعه از سوی بسیاری از استادان فلسفه مورد استقبال قرار گرفته به نحوی که دانشجویان و علاقه‌مندان به فلسفه می‌توانند با مطالعه این کتاب‌ها فحوای کلام مهمترین آثار فلسفی را دریابند. انتشارات حکمت با همکاری برخی از محققان اقدام به ترجمه این آثار کرده که به زودی اولین سری از این آثار منتشر می‌شود. جمهوری افلاطون، اخلاق نیکوماخوس ارسطو، وجود و زمان هایدگر، پدیدارشناسی روح هگل و رساله در فهم بشری لاک عناوین برخی از آثار این مجموعه است که به زودی منتشر می‌شود.

آشنایی با اسلام در آمریکا

دفتر شورای روابط اسلامی آمریکایی در شهر فیلادلفیا دوره‌های آشنایی با اسلام را برای مسلمانان این منطقه از اوایل آگوست (مردادماه) به مدت سه هفته برگزار می‌کند. به گزارش مهر به نقل از نسیج دوره‌های آشنایی با اسلام که از سوی دفتر شورای روابط اسلامی آمریکایی در شهر فیلادلفیا در منطقه پنسیلوانیای آمریکا برگزار می‌شود، شامل ۱۰ سخنرانی بر اساس موازین و آموزه‌های اسلامی است که اقتصاد، فرهنگ و سیاست‌های کشورهای اسلامی را دربر می‌گیرد. این سخنرانی‌ها به بررسی دوره عصر طلایی تمدن اسلامی پرداخته و از سوی دیگر برخی از مسائل عصر معاصر اسلام و مسلمانان را ارائه می‌دهد. آخرین دوره این سخنرانی‌ها به بررسی نقش آمریکا در جهان اسلام اختصاص دارد. این دوره‌های آموزشی با نظارت افتخار حسین رئیس شورای اسلامی آمریکایی برگزار می‌شود که پس از دوره‌های آشنایی با اسلام، دوره‌های مشابه آن از سوی موسسات مسیحی و یهودی در شهر فیلادلفیا برای گروه‌های مختلف مسیحیت و یهودیت برگزار می‌شود. شورای روابط اسلامی آمریکایی از بزرگترین سازمان‌های حقوق مدنی مسلمانان آمریکایی است که دارای ۳۲ دفتر در مناطق مختلف بوده و با هدف افزایش فهم و درک آمریکایی‌ها از اسلام، تشویق گفت‌وگو، حمایت از آزادی‌های ملی، تقویت مسلمانان آمریکا، همبستگی و اتحاد با اشاعه عدالت و درک متقابل تاسیس شده است.

خبرچین

گزارشی از بررسی کتاب اعتراضات و پاسخ‌ها در انجمن حکمت و فلسفه ایران

دکارت پاسخ می‌دهد

علی حجوانی: دکارت را پدر فلسفه جدید خوانده‌اند. نظرات اصلی او در کتاب «تاملات» منتشر شده است و «اعتراضات و پاسخ‌ها» شرح و توضیح جملات «تاملات» است. موضوع سخنرانی علی افضلی در انجمن حکمت و فلسفه ایران، کتاب «اعتراضات و پاسخ‌ها» و توضیح چگونگی ترجمه آن بود. اما پیش از او، شاپور اعتماد به عنوان رئیس جلسه دو دهه تلاش افضلی را در ترجمه این کتاب ارج نهاد و به اهمیت شناخت دکارت در دنیای امروز اشاره کرد: «موقعیتی که ما را به دکارت متصل می‌کند موج جدیدی است که در دنیای اندیشه امروز به وجود آمده است. متفکران کتاب‌هایی با عنوان عصر ظلمتی که پیش رو داریم می‌نویسند و عقیده دارند فرهنگ و زندگی در دنیای امروز به سوی ظلمت به پیش می‌رود و علائمی را برای این موضوع بر می‌شمرند. نتایج این تفکرات، شکاکیت عمیق فلسفی و زیر سئوال بردن اصولی است که تاکنون نسبت به آنها یقین وجود داشته است. در این شرایط دکارت یکی از اصلی‌ترین متفکرانی است که به شک نگاهی متفاوت دارد. دکارت با شک روبه‌رو شده و از آن گریخته است. اهمیت آثار دکارت با وجود این که چهار قرن پیش می‌زیسته محفوظ است و ارجاعات عالمان فلسفی، علوم انسانی و علوم اجتماعی به عقاید او فراوان و قابل توجه است.»

■ «تاملات» و نگرانی‌های دکارت

افضلی ابتدا به چگونگی نوشته شدن «اعتراضات و پاسخ‌ها» پرداخت و تاریخچه‌ای مختصر از آن را بیان کرد: «کتاب «تاملات» دکارت یکی از مهمترین متون تاریخ اندیشه و فلسفه در جهان است و کمتر فیلسوفی را می‌توان یافت که – موافق یا مخالف– به آن نپرداخته باشد. هنگامی که دکارت متن دست نویس «تاملات» را به پایان برد، از عکس‌العمل جامعه و به خصوص متفکران مذهبی آن دوران نگران بود. دکارت از سویی بحث‌های جدیدی مطرح کرده بود که تا آن زمان سابقه نداشت و از سویی دیگر آرای او مغایرت غیرمستقیمی با آموزه‌های الهی و کلامی مسیحی آن روزگار داشت. البته با نگاهی به تاریخ نیز درمی‌یابیم نگرانی‌های او بی‌مورد نبوده است. بنابراین، دکارت متن دست‌نویس «تاملات» را به گروه‌ها و افراد مختلف هم عصر خود داد تا آنها نیز اعتراضات خود را بنویسند و او به اشکالات پاسخ دهد. نتیجه، هفت دسته انتقاد و ایراد بود و هفت جواب و توضیح بود.»

■ منتقدان تاملات

بخش بعدی سخنان افضلی، به معرفی منتقدان «تاملات» اختصاص داشت: «مهمترین منتقدان تاملات، «توماس هابز» و «آنتونی آرنو» بودند که جدی‌ترین و مفصل‌ترین نقدها را بر اندیشه‌های دکارت نوشتند. ادبیات و محتوای هر کدام از اعتراض کنندگان نیز گوناگون بود و دکارت هم دقیقاً همان ادبیات منتقدان را برای پاسخ به هر کدام به کار می‌گرفت. دکارت حتی به بدترین نوع ادبیات که متعلق به «پیر بوردن» بود نیز با همان لحن پاسخ داد. در حالی که بوردن در نقد خود، او را تربیت شده در طویله می‌داند، دکارت نیز بوردن را بیماری می‌انگارد که حرف‌های نامربوط زیادی می‌زند و لازم است دوستانش او را نزد پزشک ببرند.»

■ اهمیت «اعتراضات و پاسخ‌ها»

افضلی، سخنرانی‌اش را با پرداختن به اهمیت «اعتراضات و پاسخ‌ها» ادامه داد و دو دلیل فلسفی و تاریخی را برای آن برشمرد: «این کتاب از دو منظر اهمیت دارد. نخست این که این کتاب آرا و اندیشه‌های دکارت را تبیین می‌کند. او در «اعتراضات و پاسخ‌ها» ناچار می‌شود اندیشه‌هایش را بسط دهد و از خوانندگان آثار خود درخواست می‌کند پیش از هر انتقادی، «اعتراضات و پاسخ‌ها» را بخوانند و سپس ایرادهای خود را بیان کنند.

منظر دوم اهمیت «اعتراضات و پاسخ‌ها» این است که به نوعی دایره‌المعارف علم، فلسفه و کلام قرن هفدهم است. این کتاب آینه‌ای است که آرا و اندیشه‌های متفکران مهم آن زمان را منعکس می‌کند و آنان در خلال انتقاد از دکارت، ادبیات و اعتقادات خود را نیز بیان می‌کنند.»

■ ترجمه «اعتراضات و پاسخ‌ها»

به نظر می‌رسید یکی از اصلی‌ترین سئوال‌های موجود در جلسه علت به طول انجامیدن ۲۰ ساله ترجمه این کتاب است. افضلی، ابتدا علت علاقه‌مندی‌اش را به دکارت توضیح داد و سپس از ریزه‌کاری‌های ترجمه «اعتراضات و پاسخ‌ها» گفت: «از عوامل علاقه‌مندی‌ام به ترجمه این کتاب، ابتدا تعاریف و مفاهیم شسته‌رفته و مشخصی بود که دکارت در اندیشه خود داشت. ضمن این که به لحاظ اندیشه‌های تطبیقی می‌توان نقاط مشترک یا حداقل سئوالات مشترک فراوانی میان اندیشه اسلامی و اندیشه‌های دکارت پیدا کرد. در طول ۲۰ سالی که مشغول ترجمه این کتاب بوده‌ام تقریباً روزی نبوده که به نوعی درگیر آن نباشم.»

او ابتدا به معرفی دو متن موجود انگلیسی مجموعه آثار دکارت پرداخت و سپس به نحوه مقابله متون موجود اشاره کرد: «ترجمه من بر اساس متن قدیمی سال ۱۹۱۱ بود. پس از این که متن دوم –متعلق به دهه ۸۰– به دستم رسید، کلمه به کلمه کتاب را با این متن نیز مقابله کردم. همچنین تمام متن را با متون فرانسه و لاتین نیز مقابله کردم و هر جا احساس کردم تفاوتی وجود دارد در پاورقی توضیح دادم. از لحاظ سبک نیز تلاش کردم بیش از آن که به ترجمه آزاد و روان توجه داشته باشم، به دقت و وفاداری به متن قائل باشم زیرا اعتقاد دارم آنچه بیش از هر چیز در ترجمه یک متن کلاسیک فلسفی مهم است، منتقل کردن دقیق مفهوم سخنان نویسنده به خواننده است.

در جاهایی نیز عبارات مبهم را توضیح داده‌ام و تمام پاورقی‌های متون انگلیسی، فرانسه و لاتین را نیز ترجمه کرده‌ام. برخی از لغات نیز در زمان حیات دکارت معنایی داشته‌اند که امروز کاملاً دگرگون شده‌اند. به طور مثال واژه Objectivism تا ابتدای قرن نوزده معنای ذهنی گرایی داشته و توجه نکردن به آن تغییرات زیادی را به وجود می‌آورد. اتفاق دیگری که رخ داده تطبیق کلیه ارجاعات در متون مختلف است. همچنین فهرست‌های جدید و تنظیم موضوعی مطالب و انتقادها را نیز به آن افزوده‌ام.» پایان سخنرانی افضلی، به توضیح محتوایی «اعتراضات و پاسخ‌ها» اختصاص داشت: «کتاب به لحاظ محتوایی سه بخش دارد. شرح موضوعات مطرح شده در «تاملات»، مطالب جدیدی که برای اولین بار در «اعتراضات و پاسخ‌ها» مطرح می‌شود و مطالبی که منشاء به وجود آمدن سوءتفاهم‌ها است اصلی‌ترین مباحث موجود در این کتاب را به خود اختصاص می‌دهند.»

به نظر می‌رسید با پایان یافتن سخنرانی، بحثی باقی نمی‌ماند اما دکتر افضلی از کتاب زیرچاپ دیگری با عنوان «فرهنگ فلسفه دکارت» خبر داد و از همه دعوت کرد با خواندن ترجمه‌های او، دکارت را بیشتر بشناسند و ابزار مناسبی برای مواجهه با شکاکیت‌های موجود در دست داشته باشند.

▲ علی افضلی در انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران. عکس: رضا معطرپایان، شرق

جانشینی برای لیونل مسی

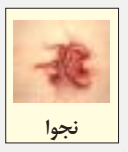
نجوا

حمیدرضا ابک: یکی از بزرگان فرهنگ نوشته‌ای برای ما فرستاده بود که به دلایلی امکان چاپش فراهم نشد. وقتی دلیلش را جویا شد اعلام کردیم که سردبیر با انتشار آن مخالفت کرده است. دلیل مخالفت سردبیر هم ناهماهنگ بودن محتوای مطلب با مرزهای موجود در عرصه روزنامه‌نگاری سرزمین ما بود. درستی و غلطی تصمیم سردبیر با خودش. اما وقتی من موضوع را به استاد اطلاع دادم پاسخ داد زمانی که من کار روزنامه‌نگاری می‌کردم شما «تیله‌بازی» می‌کردید یا در مدرسه به «پینگ پنگ» مشغول بودید. حرمت گذاشتم و چیزی نگفتم و خداحافظی کردم. چند روزی است که خاطرات گذشته‌ام را مرور می‌کنم. به پینگ پنگ علاقه چندانی نداشتم، چون اساساً برای من در آن زمان، حتی ملاقات با تصویر یک میز پینگ پنگ هم چندان آسان نبود و از این رو فوتبال ورزش محبوب همه ما بود. در تیله‌بازی اما ید طولایی داشتم. چه لذتی داشت پراندن گوی‌های رنگین و کوچکی که تمام سرمایه زندگی ما بودند در آن سال‌های کوچه‌های خاکی. اما استدلال استاد را هنوز درنیافته‌ام. قبول که او بزرگ است و قبول که بهتر از من به قانون مطبوعات آشنا است و قبول که من بی‌سوادم و هر چیز دیگری قبول. اما اینکه من به تقدیر و قضا، چند سالی پس از او متولد شده‌ام و هنگام روزنامه‌نگاری او از سر ناچاری تیله‌بازی می‌کردم که تقصیر من نیست. گلایه‌ای اگر دارد به پدرم باید رجوع کند که نکرده لااقل مرا در زمان روزنامه «مرد امروز» به دنیا آورد تا امروز شرمنده استادم نباشم. این استدلال را می‌توان شبانه‌روز بارها از این و آن شنید. بالاخره تجربه یک نفر از افراد دیگر بیشتر است؛ همین طور دانش و فضل او. اما پیش کشیدن پای سن و سال چه محتوایی برای استدلال در باب بزرگی فراهم می‌آورد. تازه در این مورد خاص به دلیل ناواردی و کم‌تجربگی بنده اوضاع استدلال مذکور چندان خراب نیست. اما اگر من امروز ادعا کنم زمانی که فوتبال بازی می‌کردم، لیونل مسی فوق‌ستاره تیم ملی آرژانتین هنوز به دنیا نیامده بود که بخواهد تیله‌بازی کند شما چه می‌گویید؟ من را برای بازی آرژانتین – مکزیک می‌فرستید آلمان؟ خدا کند این طور باشد؛ حتی به این قیمت که استدلال آن استاد هم درست از آب درآید.

Hamidreza_abak@yahoo.com

زمانه مگس‌ها

صالح نجفی: آدمی از آن روی که «فکر می‌کند» یا محکوم است به «فکر کردن» لاجرم به زنبور عسل می‌ماند، یعنی ناگزیر است در آن چیزهایی که از جاهای مختلف جمع آورده دست ببرد و در این دست بردن از آن چیزهایی که در درون خود داشته مدد گیرد و سرانجام چیزی را «فرآورد» یا «تولید» کند. چنان که می‌بینید این مراحل در فرآیند تولید عسل به توسط زنبور عسل نمود می‌یابد، خاصه که زنبور عسل «اجتماعی» می‌زید و در نهایت، فرآورده‌اش در کنار فرآورده‌های «همنوعان»اش تشکیل مجموعه یا اندوخته‌ای به نام کندو می‌دهد که شاید در مورد ما همان معرفت یا فرهنگ (و گاه سنت) نام گیرد. اما اگر دقت کنید، در همین فرآیند اجزایی به چشم می‌خورد (اجزایی که در کل، «زنبور بودن» را تعریف می‌کنند) که نشان از وجه تولید عنکبوتی یا قانون انباشت مورچه‌وار دارند. زنبورعسل به هنگام گردآوری شهد گل‌ها شبیه مورچه‌ها و هنگام انجام عملیات روی گردآورده‌ها شبیه عنکبوت می‌گردد. نکته این است که به‌آسانی می‌توان زنبورانی را تصور کرد (یعنی هنگامی که زنبور را کنایه از ذهن خویش می‌گیریم) که عنکبوت‌صفت می‌شوند– ذهنی که تا ابد به تنیدن تارهایی می‌پردازد که از درون خود برون می‌آورد و با گذشت زمان مدام شبکه بافته خویش را ظریف‌تر و پیچیده‌تر یا وسیع‌تر و دامن‌گسترتر می‌کند– و زنبورانی که به مورچه بودن خو می‌گیرند– ذهنی که جز گردآوری و انبار کردن به‌کاری فکر نمی‌کند. چنانکه می‌بینید، عنکبوت بودن، مورچه بودن و زنبور بودن سه مرتبه‌ای است که به درجات مختلف در ذهن آدمی حضور دارد و بسته به اینکه در روند کار کارخانه ذهن کدام جنبه اهمیت بیشتری پیدا کند– تولید، مصرف، توزیع یا انباشت– ذهن آدم‌ها به سمت عنکبوتی، مورچگی یا زنبوری می‌گراید، به سمت سنت‌پرستی، فرهنگ‌زدگی، نوآوری و... حال می‌خواهم استعاره بیکن را به کمک حکایتی از «منطق‌الطیر» عطار کامل کنم و ادعا کنم که افراد جامعه امروز ما بیشتر مصداق تمثیل عالی وی‌اند. عطار در یکی از حکایت‌های کوتاه و پرمغز منطق‌الطیر داستان مگسی را باز می‌گوید که به‌دنبال توشه‌ای این سو و آن سو می‌پرد که از قضا چشمش در گوشه‌ای به کندوی عسلی می‌افتد و شوق دستیابی به آن در دلش بیداد می‌کند و بانگ برمی‌دارد که آیا آزاده‌ای پیدا می‌شود که از من مختصر دارایی‌ام را بگیرد و در درون کندویم جای دهد تا به مقصودم برسم و تا همیشه خیالم از بابت توشه راحت گردد. بالاخره، به قول خود مگس، آزاده‌ای پیدا می‌شود و با قبول یک دانه جو از مگس او را به داخل کندویی رهنمون می‌گردد. از این پس، سروکار مگس با عسل می‌افتد و چه تجربه شیرین و خوشگواری! جناب مگس بی‌کوچک‌ترین زحمتی به شیرین‌ترین فرآورده ممکن دست یافته و چون در کندویی ساکن گشته از این پس محرومیتی هم در کار نخواهد بود... این رویای شیرین اما دمی بیش نمی‌پاید. دست و پای مگس آنچنان در عسل گیر می‌کند که همه خیالات شیرینش به یک باره رنگ می‌بازند. از آن بدتر، اینکه هرچه بیشتر تقلا می‌کند و دست و پا می‌زند، امیدش به رهایی کمتر می‌شود. در پایان حکایت، مگس در خروش می‌آید که غلط کردیم و این عسل شیرین صدبار بدتر از زهری تلخ ما را کشت: «گر جوی دادم، دو جو اکنون دهم / بو که زین درماندگی بیرون جهم». با عرض معذرت، باید اعتراف کرد که زمانه ما پیش از هر چیز زمانه مگس‌ها است در حال و هوای لیبرالی عصر ما، «حق» چیزی است که آدمیان به نحوی کاملاً «طبیعی» و از همان آغاز آن را «دارند». در تفکر انقلابی، «حق» چیزی است که براثر مبارزه به‌دست می‌آید، مبارزه‌ای که در وهله اول همان «فکر کردن» است و فکر کردن «غیرطبیعی»ترین عملی است که از آدمیان سر می‌زند و حق و حقوق در تفکر انقلابی تنها در سایه این عمل غیرطبیعی که به قالب مبارزه درمی‌آید به کف می‌آید. کندوی فریبای لیبرالیسم کاری جز این نمی‌کند که ما مورچگان و عنکبوتان را بدل به مگس‌هایی درمانده می‌سازد؛ خدا کند این فرجام تاریخی و تقدیر محتوم ما نباشد.

بت‌های ذهنی

منوچهر صانعی دره‌بیدی:

تجلی دکارت در تمام شئون زندگی غربی

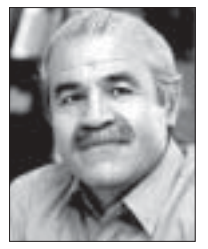

به مناسبت برگزاری نشست بررسی کتاب اعتراضات و پاسخ‌های رنه دکارت در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، خبرگزاری مهر در گفت‌وگوی کوتاهی با منوچهر صانعی دره‌بیدی استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی به بررسی اندیشه‌های دکارت و جایگاه آن در تاریخ فلسفه پرداخت. منوچهر صانعی دره‌بیدی در این گفت‌وگو با تاکید بر اینکه آموزه‌های فلسفی دکارت مبانی فلسفی عصر جدید شده، گفت: دکارت از مهمترین فلاسفه اروپایی است که هنوز آرای او محل مناقشه و مناظره است، چرا که متدولوژی دکارت نتایج عظیمی در فرهنگ غرب به بار آورد. نتایجی که نه فقط در تفکر نظری بلکه در تمام شئون زندگی غربی متجلی است. او با تاکید بر اینکه یکی از مهمترین آموزه‌های فلسفی سیاسی دکارت همین نکته تساوی عقل است گفت: اگرچه در فلسفه سیاسی دموکراسی‌های جدید بیشتر نتیجه آرای سیاسی جان لاک و مجاهدت‌های نویسندگان دایره‌المعارف است، اما مفسران دکارت رشد دموکراسی‌های جدید را نتیجه تفکر دکارت دانسته‌اند. در واقع دکارت سد دیکتاتوری را شکست و راه را برای نسل بعد از خود باز کرد. او در ادامه تصریح کرد: یکی دیگر از آموزه‌های فلسفی دکارت که می‌تواند برای ما محل پژوهش باشد، متد و روش دکارت در تامین اعتماد به نفس است. دکارت می‌گوید هر فرد انسانی به عنوان یک موجود عاقل یک منبع شناخت است. انسان می‌تواند به گوهر و ذات انسانی خود اعتماد کند و به آن متکی باشد. صانعی تصریح کرد: اعتماد به این نکته که انسان می‌تواند راه زندگی خود را تعیین کند مبداء تمام موفقیت‌ها است و این اعتماد را دکارت با الگوهای شناسایی در متدولوژی خود به وجود آورد. استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی همچنین به ترجمه‌های متون فلسفی در کشورمان اشاره کرد و گفت: ترجمه متون فلسفی در ایران از زمان مامون و در بیت‌الحکمه آغاز و آثار فلسفی از یونانی ترجمه شد. این کار یک حرکت حکومتی بود که از آرای فلسفی حمایت می‌کرد اما این اقدام ادامه نیافت و مورد غفلت واقع شد. وی افزود: در دوران جدید بسیاری از کشورها مانند ژاپن، چین، ترکیه و حتی کشورهای عربی آثار فلسفی را ترجمه کردند و اکنون نیز این کار را انجام می‌دهند اما در کشور ما از ترجمه‌های فلسفی حمایت نمی‌شود و اگر کسی این کار را انجام می‌دهد براساس ذوق شخصی است.

خبرچین

رفیق خانه به‌دوش موزیسین‌ها

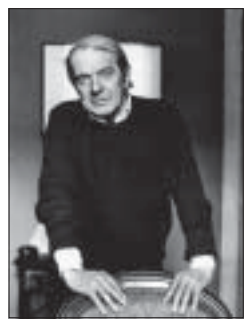

اصغر نوری: جمعه نوزدهم و شنبه بیستم ژانویه ۱۹۹۶، مرکز موسیقی، سالن کنسرت: «تقدیم به ژیل دلوز». پی‌یر بوله[1] در ابتدای برنامه یادآوری می‌کند: «ژیل دلوز از روشنفکران بسیار نادری است که علاقه عمیقی به موسیقی دارند. در سال ۱۹۷۸ او به همراه رولان بارت و میشل فوکو در سمیناری درباره زمان موسیقایی شرکت کرده بود و خودش شخصاً با ذکاوتی مثال‌زدنی، اداره بخشی از این سمینار را به عهده گرفته بود. موضوع این بخش بررسی مشکلات آهنگسازی و درک موسیقایی بود. به پاس خاطره این مقالات به یادماندنی و همچنین برای ادای دین به اندیشه او – که حوزه‌های فراوان دیگری را نیز غنا بخشیده است– ما این کنسرت‌ها را به او تقدیم می‌کنیم، به او، «رفیق خانه به‌دوش» قدیمی‌مان.» روی پلاکاردی که برنامه را همراهی می‌کند، نقل‌قول‌هایی از دلوز درباره موسیقی به چشم می‌خورد که یکی از آنها به ضرورت موسیقی اشاره می‌کند: «گوش کامل وجود ندارد، مسئله داشتن گوشی ناممکن است – گوشی که نیروهایی را قابل شنیدن می‌کند که به خودی خود قابل شنیدن نیستند. در فلسفه، بحث بر سر اندیشه‌ای غیرقابل تصور است، یعنی قابل تصور کردن این اندیشه توسط مواد پیچیده نیروهایی که خودشان قابل تصور نیستند.» بنابر این از نظر دلوز، موسیقی برای فلسفه ضروری است: موسیقی، غیرقابل تصور را قابل تصور می‌کند. ولی این مسیر معنایی دوگانه دارد چون کار خلق مفاهیمی که آن را همراهی می‌کند، مختص فلسفه است. به گفته آهنگساز و موسیقیدان برجسته، پاسکال کریتون[2]، «دلوز در حال تدارک مکانیسمی ادراکی، که به عینیتی کاملاً فلسفی گرایش دارد، با موسیقی برخورد می‌کند، درست همان‌طور که با نقاشی، سینما و ادبیات برخورد می‌کند. این تدارک، در برخورد با مسائلی شکل می‌گیرد که از تعمق در قلمرو موسیقی ناشی می‌شوند.

با وجود این، ویژگی این مسائل این است که هنوز کاملاً فلسفی یا موسیقایی نیستند و نوعی فاصله پیش– مصالحی را حفظ می‌کنند: پیش– فلسفی و پیش – موسیقایی هستند. بدین ترتیب، آیا می‌توانیم به رابطه مستقیم مصالح – نیرو فکر کنیم به کدام نظم فضا – زمانی می‌توانیم دست یابیم چه قالب یا ماشین تولیدی در اختیار داریم و موسیقی چگونه از این سئوالات عبور می‌کند موسیقی چیزی دارد به ما بیاموزد در این روند، هنر هدایت اندیشه و هنر مطرح کردن سئوال تعیین‌کننده است.» می‌توان گفت که دلوز در موسیقی منبعی از تفکر بنیادین را یافته است، به طوری که مفاهیم بسیار غنی‌ای به آن پیشنهاد کرد. در یک دوره آموزشی که در ۲۰ مارس ۱۹۸۴ برگزار شد، دلوز پیشنهاد کرد که مفهوم تحریر در تنظیم با گاتاری[3] (رنگ) کامل شود: «[در این صورت] دو لحظه بزرگ موسیقی، تحریر و گاتاری خواهد بود، دو قطب نامتقارن: اسب و پرنده.»

داوید رابوان

ارغنون

پی‌نوشت‌ها:

1-Pierre Boulez
2-Pascal Criton
3-Guattari

محاورات افلاطون را چگونه بخوانیم؟

کلاسیک‌ها

مسعود زنجانی: ریچارد رابینسون نویسنده مدخل «افلاطون» در «دانشنامه مُلخص فلسفه و فیلسوفان غرب» می‌گوید: «اگر کسی بگوید که فلسفه چیست، بهترین پاسخ این است: آثار افلاطون را بخوان.» شاید پس از ۹ یادداشت در باب معرفی آثار افلاطون، به ویژه محاورات او، چنین انگیزه‌ای برای بسیاری از خوانندگان علاقه‌مند این ستون (کلاسیک‌ها) ایجاد شده باشد تا مشتاقانه به سراغ مطالعه این محاورات بروند و از ژرفا و غنای بی‌پایان آنها، خود را محروم نسازند. اما ممکن است چند عامل، دَر بادی امر، آنها را سردرگم کند: نخست، تعداد بالای محاورات (۴۲ محاوره) و سپس، اختلاف نظر فراوان افلاطون‌شناسان در باب اعتبار و اصالت آنها و همچنین اختلاف نظرشان در تقسیم‌بندی این محاورات. این عوامل به طور طبیعی این سئوال را در ذهن پیش می‌کشد که چه سیر مطالعاتی را باید پیش گرفت تا دریافت درستی از فلسفه افلاطون به دست آورد؟ این یادداشت سعی دارد پاسخی به این پرسش دهد و خوانندگان را راهنمایی کند تا یک سیر مطالعاتی ارزنده را در مورد محاورات افلاطون داشته باشند. به نظر می‌رسد با یک تقسیم‌بندی هفت‌گانه می‌توان مبنای مناسبی برای پاسخ به این پرسش فراهم کرد. این تقسیم‌بندی، به رغم استفاده از منابع فراوان، در کلیت خود پیشنهاد ابتکاری و اختصاصی این نوشتار است. بر این اساس سیر مطالعاتی محاورات افلاطون با در نظر گرفتن محاوراتی که غالباً از سوی ناقدان اصیل پنداشته شده‌اند (۲۷ محاوره) و بدون تاکید بر ترتیب دقیق نگارش آنها چنین است:

یکم – محاورات محاکمه:
۱– آپولوژی (دفاعیه)۲– کریتون ۳– اوثوفرون– غالباً «فایدون» را نیز به جهت موضوع در زمره محاورات محاکمه قرار می‌دهند.

دوم – محاورات تعریف:
۴– لاخِس۵– لوسیس۶– خارمیدس۷– هیپیاس بزرگ ۸– هیپیاس کوچک۹– ایون

سوم– محاورات انتقال:
۱۰– پروتاگوراس۱۱– منون۱۲– اوثودموس ۱۳– گرگیاس۱۴– منکسنوس

چهارم– محاورات کمال:
۱۵– فایدون۱۶– مهمانی (ضیافت)۱۷– فایدروس ۱۸–جمهوری

پنجم– محاورات سیاسی:
۱۹– مرد سیاسی (سیاستمدار / دولتمرد)۲۰ – قوانین – غالباً «جمهوری» را نیز به جهت موضوع از جمله محاورات سیاسی به شمار می‌آورند.

ششم– محاورات منطقی:
۲۱– کراتولوس۲۲– ثئای تتوس۲۳– پارمنیدس ۲۴– سوفسطایی (سوفیست)۲۵– فیلبُس

هفتم– محاورات طبیعی:
۲۶– تیمائوس۲۷– کریتیاس

جبر نام‌ها

مازیار اسلامی: تاریخ خشونت ساخته دیوید کراننبرگ فیلمی است درباره تقدیر نام‌ها، جبری که یک نام با خود به همراه می‌آورد؛ در باب اینکه چگونه نام، حضوری موثر در خلق یک وضعیت جدید دارد و اینکه چگونه همین نام است، همین شوق به نام‌گذاری که کیفیات، خصوصیات، ماهیت‌ها و محتوایی خاص را به همراه می‌آورد، نه آن گونه که همواره پنداشتیم، نشانه‌ای است برای وحدت بخشیدن به مجموعه‌ای از صفات.

داستان زندگی رستوران‌دار سر به راه، خانواده‌دوست و مردم‌دار ساکن یک شهر کوچک در آمریکای شمالی که «تام استال» می‌نامندش هنگامی دستخوش تغییر می‌شود که چند آدمکش و همکار قدیمی سر و کله‌شان پیدا می‌شود و او را با نام «جویی کیوزاک» خطاب می‌کنند.

تام استال ابتدا در برابر این نام مقاومت می‌کند، همسرش نیز به همچنین. به همین خاطر او همچنان همان مرد خانواده‌دوست محبوب این شهر کوچک است، اما همچنان که اصرار همکاران قدیمی ادامه پیدا می‌کند، تام و خانواده‌اش ایمان‌شان به این نام تام استال را کم‌کم از دست می‌دهند. در لحظه‌ای حساس و کلیدی از فیلم، این انتقال از تام استال به جویی کیوزاک، یا به تعبیری این «استحاله نامی» با خشونتی لگام‌گسیخته انجام می‌شود، همچون آیینی کهن در اقوام باستان که فرآیند نام‌گذاری با قربانی کردن جانداری همراه می‌شد. (توتم و تابو – فروید) اینجا می‌توان تاریخ خشونت را ادامه همان تماتیک مورد علاقه کراننبرگ، یعنی «استحاله» دانست، استحاله‌ای که در فیلم‌های پیشین به شکل جسمانی رخ می‌داد، در این فیلم در قالب نام‌ها رخ می‌دهد. تام می‌پذیرد که نامش جویی کیوزاک است، همچنان که خانواده‌اش. پس بیراه نیست که دیالوگ کلیدی فیلم در این لحظه است که رخ می‌دهد، هنگامی که پسرش از او می‌پرسد« از این به بعد باید چه صدایت کنیم؟» و تام – جویی در پاسخ می‌گوید «پدر». اما پدر که نام نیست، پس شکاف میان این موجود فاقد